روزنامه شرق

«تام سوئیتزر» پژوهشگر بخش مطالعات سیاست آمریکا دانشگاه سیدنی در گفت‌وگو با «شرق»:

«ترامپ» نماد خشم طبقه متوسط آمریکاست

نوژن اعتضادالسلطنه

خلاف دید رایج در ایران او باور دارد که «دونالد ترامپ» دست‌کم در عرصه سیاست خارجی یک هیولا نیست و حرف‌هایش در چارچوب مشخصی از رویکردهای روابط بین‌الملل نمی‌گنجد اما دست‌کم درزمینه خاورمیانه خلاف «هیلاری کلینتون» سیاست مداخله‌جویانه‌تری ندارد، به‌خصوص آنکه درزمینه مبارزه علیه داعش به این درک رسیده که باید با ایران و روسیه همکاری کرد. «تام سوئیتزر» پژوهشگر بخش مطالعات سیاست آمریکا در دانشگاه سیدنی است. سوئیتزر، تحلیلگری استرالیایی و محافظه‌کار است و مقالات متعددی نیز از او در نشریات معتبر آمریکایی ازجمله «نیویورک‌تایمز»، «وال‌استریت‌ژورنال» و «فارین افیرز» منتشر شده است. وی در گفت‌وگو با «شرق» از مسائل مختلف انتخابات ریاست‌جمهوری پیش‌روی آمریکا گفت و از تفاوت‌های میان «برنی سندرز» و کلینتون تا علت ظهور پدیده‌ای چون ترامپ.

نظرتان درباره ظهور ترامپ چیست؟ آیا این نشان‌دهنده بحرانی در جریان محافظه‌کار و حزب جمهوری‌خواه است؟

ترامپ، خروجی احساس گسترده اضطراب و خشمی است که میان بخش‌های وسیعی از طبقه متوسط آمریکا دیده می‌شود. هر روز خبرهایی درباره کاهش نفوذ و قدرت آمریکا را می‌خوانیم. می‌توان گفت طرفداران ترامپ بخشی از جامعه هستند که درباره نقش آمریکا در داخل و خارج از کشور احساس ناامیدی و سرخوردگی می‌کنند. در سال‌های اخیر، شکاف درآمدی و سطح آن به شکل درخورتوجهی عمیق‌تر شده است؛ میانگین دستمزدهای واقعی با کاهش مواجه شده است که از دوران رکود بزرگ در دهه ۴۰ میلادی بیشترین میزان محسوب می‌شود؛ همچنین به نظر می‌رسد که آمریکا نمی‌تواند در جنگ‌ها پیروز شود. در عراق و افغانستان، آمریکا خود را در جایگاهی اشتباه یافته است. در لیبی نیز پس از سقوط «معمر قذافی» رئیس‌جمهوری سابق لیبی وضعیت این کشور ورشکسته رو به وخامت است و به سرزمین عجیب و فوق‌العاده‌ای برای بنیادگرایان سنی تبدیل شده است. مردمی که به سمت ترامپ جذب شده‌اند احساس می‌کنند در حال ازدست‌دادن کشورشان هستند. ترامپ خود را به عنوان شخصی نشان داده که از میان طبقه‌ای از سیاست‌مداران جداشده از مردم نیست. او خود را به عنوان پادزهری در مقابل افول کاهش سبک زندگی آمریکایی نشان می‌دهد. شعار او این است؛ اجازه دهید آمریکای بزرگ را بار دیگر بسازیم. این طنین خواست بسیاری از آمریکایی‌هایی است که فکر می‌کنند کشورشان در مسیر بسیار بدی حرکت می‌کند.درباره بحران محافظه‌کاری و ترامپ به عنوان نمادی از آن، باید گفت ترامپ یک باورمند واقعی نیست. سیاست‌های او را نمی‌توان به‌آسانی در چارچوب دسته‌بندی‌های حزبی قرار داد. او درزمینه مسائل نژادی دیدگاهی راست‌گرایانه دارد همچنین درزمینه مسائل مرتبط با جرائم و فقر. علاوه‌برآن او دیدگاهی چپ‌گرایانه درباره مسائلی چون شرکت‌های بزرگ و فعالیت آنها، نابرابری درآمدی و حقوق بازنشستگی کارمندان دولت دارد. بسیاری از هواداران او از اعضای پیشین حزب دموکرات هستند و در میانشان یقه‌سفیدهای حزب جمهوری‌خواه هم دیده می‌شوند که پیش‌تر از هواداران «جب بوش» و «مارکو روبیو» بوده‌اند.علاوه‌برآن محافظه‌کاری در سال‌های اخیر به عنوان یک جنبش رو به افول بوده است؛ چراکه فاقد رهبری ملی بوده است و ظرفیت‌های خود از نظر فلسفی را نیز از دست داده است. در درون آن جناح‌گرایی حاکم شده است که در درجه نخست جناح راست افراطی جمهوری‌خواهان را به چالش کشیده و در درون حزب جمهوری‌خواه چنددستگی ایدئولوژیک به وجود آمده است.

آیا ترامپ قادر به شکست‌دادن کلینتون در ماه نوامبر خواهد بود؟

درصورتی‌که او نامزد نهایی جمهوری‌خواهان باشد ممکن است این موضوع پیامدهای گسترده‌ای داشته باشد و نامزدی چون ترامپ باعث ایجاد یک بلوک‌بندی آشکار و چنددستگی در درون حزب جمهوری‌خواه می‌شود و سبب می‌شود تا لاتین‌تبارها در اتحاد با دموکرات‌ها، پشت سر نامزدی هیلاری قرار گیرند. ازسوی‌دیگر این دور از انتخابات یکی از غیرمتعارف‌ترین دوره‌ها خواهد بود که در حافظه تاریخی آمریکایی‌ها ثبت خواهد شد. ترامپ به بسیاری از آمریکایی‌هایی رو کرده که به طور سنتی‌تر در انتخابات شرکت نمی‌کرده‌اند. او همچنین هیلاری را نیز به طور عمده نامزدی غیرقابل‌اعتماد خوانده و او را محکوم کرده است. از جنبه‌ای نیز این موضوع را می‌توان بررسی کرد. کلینتون مورد پرس‌وجو و تحقیق پلیس فدرال آمریکا به دلیل ایمیل‌های شخصی‌اش قرار گرفته است. در صورت یک حمله تروریستی یا یک رکود اقتصادی شدید تمام تلاش‌های کلینتون نقش برآب خواهد شد.

به نظرتان چه تفاوتی میان هیلاری کلینتون با «باراک اوباما» و سندرز وجود دارد؟

سندرز نمونه‌ای قدیمی از سوسیال دموکراسی است که خواستار افزایش ابعاد و دامنه فعالیت و اختیارات دولت فدرال در همه حوزه‌های اقتصادی است. از افزایش مالیات و تعرفه‌ها و وضع قوانین سخت‌گیرانه‌تر برای وال‌استریت تا ارائه راه‌حل دولت بزرگ‌تر برای حوزه بهداشت و آموزش آن چیزی است که او نمایندگی‌اش می‌کند؛ یعنی همان خواست چپ‌های آمریکا از سال ۱۹۶۹ میلادی به این سوست. خلاف او، کلینتون به طور غریزی یک سیاست‌مدار از جناح چپ میانه است که روحیات پراگماتیستی دارد. البته او در مقابل کشش و جاذبه سندرز به‌خصوص در حوزه تجارت نتوانسته مقاومت زیادی از خود نشان دهد. یکی از اولویت‌های اصلی اوباما توجه به توافق مشارکت ترانس‌پاسیفیک توافق‌نامه تجارت ۱۲ کشور در آسیا بوده است. سندرز به‌شدت با این توافق مخالف است، اما کلینتون در این باره با اوباما همراه است و از آن پیمان با عنوان معیاری طلایی برای معاملات تجاری یاد کرده است.

برخی باور دارند که ریاست‌جمهوری کلینتون می‌تواند سبب افزایش تنش و ایجاد جنگ‌های تازه‌تر در خاورمیانه شود، نظر شما دراین‌باره چیست؟

هیلاری کلینتون، نماینده بخش جنگ‌طلب و انترناسیونالیست حزب دموکرات است. درباره سوریه او خود پیشنهاددهنده اعلام منطقه پروازممنوع بود؛ ایده‌ای که سبب دوری او از اوباما شد، چراکه رئیس‌جمهوری با آن موضوع مخالف بود. همچنین از زمان آغاز بحران در سوریه در سال ۲۰۱۱ میلادی کلینتون با افزایش کمک‌رسانی به معارضان سوری موافق بود. طنز ماجرا در اینجاست که ترامپ در این زمینه با اوباما هم‌نظر است که مداخله بیشتر آمریکا در جنگ داخلی سوریه خطر پیامدهای ناخواسته و بدترشدن وضعیت در خاورمیانه را به همراه خواهد داشت. در این زمینه می‌توان گفت نظر ترامپ به نظر اوباما در مقایسه با کلینتون نزدیک‌تر است، درصورتی‌که او نامزد نهایی جمهوری‌خواهان در ماه جولای باشد، انتظار می‌رود ترامپ از موضوع سیاست خارجی و بحث‌های مرتبط با آن به عنوان چکشی علیه کلینتون در موضوع لیبی و سوریه استفاده کند به‌ویژه آنکه کلینتون در سال ۲۰۱۱ میلادی وزیر خارجه دولت اوباما بود. این برای نخستین‌بار خواهد بود که یک نامزد ریاست‌جمهوری جمهوری‌خواهان می‌تواند از موضعی بالاتر و پرقدرت‌تر به یک نامزد دموکرات حمله کند و این موضوع احتمالا به نفع ترامپ خواهد بود.

ترامپ از برخی از اقدامات پوتین از جمله تصمیم در قبال مبارزه علیه داعش در سوریه حمایت کرده است. به نظرتان در صورت ریاست‌جمهوری کلینتون یا ترامپ، سیاست آمریکا در قبال روسیه چه تغییری خواهد کرد؟

هیلاری کلینتون موضعی تهاجمی در قبال روسیه از زمان الحاق کریمه به اوکراین در دو سال گذشته گرفته، او همچنین اقدامات پوتین را به اعمال هیتلر تشبیه کرده است. بااین‌حال، واقعیت آن است که رفتار پوتین در قبال اوکراین و سوریه همگی نشان‌دهنده اقدام واکنشی، تدافعی و محتاطانه او بوده است. در صورت ریاست‌جمهوری کلینتون، روابط آمریکا و روسیه احتمالا بدتر خواهد شد، چراکه او روسیه را قدرتی درمان‌نشدنی و در تضاد با منافع امنیتی آمریکا قلمداد می‌کند. بااین‌حال، در صورت ریاست‌جمهوری ترامپ او احتمالا تمایل بیشتری به همکاری با مسکو خواهد داشت، چراکه او باور دارد که آمریکا و روسیه اهداف مشترکی دارند به‌ویژه در زمینه تلاش برای شکست‌دادن داعش. برخلاف کلینتون ترامپ می‌داند بهترین راه برای حل بحران پنج‌ساله سوریه، کار با روسیه و ایران است که یار مهم «بشار اسد»، رئیس‌جمهوری سوریه، به شمار می‌رود تا از این طریق بتوان بنیادگرایان سنی از جمله وابستگان به القاعده و داعش را شکست داد. ترامپ سیاستی منسجم ندارد، اما دست‌کم درک می‌کند ما برای ایجاد یک ارتش علوی که بتواند شبه‌نظامیان داعش را شکست دهد نیازمند همکاری با اسد هستیم تا از این طریق بتوانیم به نوعی توافق بر سر صلح منطقه برسیم. این موضوع به مدد کارزار هوایی روسیه از اکتبر گذشته، توازن قدرت را به نفع رژیم اسد در برابر تندروهای سنی تغییر داده است.

درصورتی‌که ترامپ نامزد نهایی جمهوری‌خواهان باشد ممکن است این موضوع پیامدهای گسترده‌ای داشته باشد و نامزدی چون او باعث ایجاد یک بلوک‌بندی آشکار و چنددستگی در درون حزب جمهوری‌خواه می‌شود و سبب می‌شود تا لاتین‌تبارها در اتحاد با دموکرات‌ها پشت سر نامزدی هیلاری قرار گیرند

چه تفاوتی میان سیاست خارجی کلینتون و اوباما به‌ویژه در زمینه خاورمیانه می‌بینید؟

همان‌گونه که گفتم او به مکتب جنگ‌طلبان و بین‌الملل‌گرایان لیبرال تعلق دارد. در این مکتب استفاده جسورانه و فعال از قدرت در سراسر جهان توصیه می‌شود. این موضوع می‌تواند نشان دهد چرا نومحافظه‌کارانی مانند «رابرت کاگان» (یکی از هواداران اصلی تجاوز نظامی علیه عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی) از کلینتون دفاع می‌کنند. برخلاف او، اوباما در سیاست خارجی به طور غریزی محتاط‌تر و عمل‌گراتر بود. او در مصاحبه اخیر خود با نشریه آتلانتیک نیز بر این موضوع تاکید کرده است. هنگامی که او در سال ۲۰۰۹ میلادی به کاخ سفید راه یافت، نقش آمریکا را در شرایطی تعریف کرد که آمریکا در حال تغییر بود و منابع محدودشده‌ای را در دوران پس از یازدهم سپتامبر در اختیار داشت. زمانی که هیلاری کلینتون در سال ۲۰۱۰ میلادی به سمت وزارت امور خارجه رسید، او اعلام کرد ما معتقدیم هیچ محدودیتی برای آنچه می‌خواهیم به دست آوریم، وجود ندارد. این اظهارات به‌سختی می‌تواند حرف‌های یک استراتژیست محتاط قلمداد شود که محدودیت‌های آمریکا را در جهانی پیچیده و کثیف به رسمیت می‌شناسد.

رویکرد جنبش فمینیستی آمریکا نسبت به هیلاری کلینتون چگونه است؟ چرا برخلاف پیش‌بینی‌ها بیشتر زنان جوان به سمت سندرز کشیده شده‌اند؟

در آستانه برگزاری انتخابات در نیوهمپشایر در ماه فوریه، «مادلین آلبرایت»، وزیر خارجه پیشین آمریکا، گفت زنانی که به هیلاری رأی ندهند به جهنم خواهند رفت. بااین‌حال، زنان به‌ویژه زنان جوان به سمت برنی سندرز کشیده شدند. این ایده که هیلاری قربانی تبعیض جنسیتی شده به‌شدت مبالغه‌آمیز است، او فقط با سیاست سخت‌تری مواجه شده است. همان‌گونه که «روث مارکوس»، یک ستون‌نویس برجسته چپ لیبرال آمریکایی در واشنگتن‌پست می‌نویسد: «فمینیسم به معنای آن نیست که تعهدی اخلاقی را بر زنان برای رأی‌دادن در یک شیوه خاص تحمیل کنید. بلکه معنای اصلی‌اش اعتمادکردن به آنان است، نه تحقیر آنان. زنان جوان بهترین نامزد را انتخاب می‌کنند، چه زن باشد چه مرد. حتی اگر مادران آنان نیز با آنها اختلاف نظر داشته باشند». این موضوع به‌خوبی دید فمینیست‌های جوان به هیلاری را نشان می‌دهد.

آیا فکر می‌کنید هیلاری می‌تواند رأی‌دهندگان جوانی را که از سندرز حمایت می‌کنند به سمت خود جذب کند؟

نه واقعا فکر نمی‌کنم بتواند. البته در صورت نامزدی ترامپ احتمال آن زیاد است که باوجود تمام نقص‌های کلینتون، رأی‌دهندگان جوان به سوی او تمایل پیدا کنند.

به نظرتان چه تفاوتی میان کلینتون و ترامپ بر سر موضعشان در قبال رژیم اسرائیل وجود دارد؟

کلینتون بیش از ترامپ طرفدار رژیم اسرائیل است. ترامپ اما باور دارد که آمریکا باید موضع خنثی‌تر و بی‌طرفانه‌تری در مذاکرات میان اسرائیل و فلسطینیان بگیرد، اما او به‌قدری نامنظم موضع‌گیری می‌کند که به‌سختی می‌توان مطمئن بود آنچه به آن عمل می‌کند، واقعا پیش‌بینی‌پذیر باشد و همان کاری را انجام دهد که اکنون بیان می‌کند. او در مصاحبه اخیر خود با واشنگتن‌پست و نیویورک‌تایمز نشان داد فاقد هرگونه سیاست‌گذاری اساسی و اندیشه‌ای است که بتوان آن را در چارچوب نظریات روابط بین‌الملل گنجاند؛ به‌ویژه آنکه زمانی که موضوع به مذاکرات صلح خاورمیانه می‌رسد، این مسئله عمیق‌تر می‌شود.

هیلاری به‌شدت از آپیک حمایت می‌کند. دلیل این موضوع چیست؟

او پیشینه‌ای طولانی در حمایت از رژیم اسرائیل دارد و مشاورانش نیز این موضوع را بازتاب می‌دهند. در تیم سیاست خارجی «بیل کلینتون»، همسرش نیز اکثر مشاورانش از میان یهودیان بودند و سابقه طولانی در حمایت از رژیم اسرائیل را داشتند.

برخی تحلیلگران معتقدند ممکن است عده‌ای از جمهوری‌خواهان سیاست خارجی کلینتون را به «تد کروز» یا ترامپ ترجیح دهند؛ چراکه آنان مشاوران خوبی در این عرصه ندارند و این می‌تواند به نفع کلینتون تمام شود؟

من پیش‌تر به رابرت کاگان اشاره کردم. او یکی از نئومحافظه‌کارترین و تندروترین جمهوری‌خواهان است که هیلاری کلینتون را به دونالد ترامپ ترجیح داده است. به یاد داشته باشید بسیاری از جنگ‌طلبان خود را از میراث دوران پس از ۱۱ سپتامبر جدا نمی‌دانند. نئومحافظه‌کاران و مداخله‌طلبان لیبرال، نقشه راه را به سوی یک فاجعه هموار کردند. هیچ اشکالی وجود ندارد که باور در سیاست خارجی این باشد که باید با جهان آن گونه مواجه شد که واقعا هست به جای آنکه بر افکار پوچ و واهی یا تعصبات ایدئولوژیک تکیه کرد. من یکی از طرفداران ترامپ نیستم، اما با او در این زمینه موافق هستم؛ زمانی که تغییر رژیم در عراق و لیبی صورت گرفت وضعیت به سوی بدترین حالت ممکن پیش رفت و همین موضوع سبب شده بسیاری از جمهوری‌خواهان تندرو مخالف سیاست خارجی رک و پوست‌کنده ترامپ باشند. احساس من این است که بسیاری از آمریکایی‌ها در سیاست خارجی با ترامپ همدل هستند و قضاوتی مشابه او را دارند.

چرا سیاه‌پوستان بیشتر به سمت کلینتون تمایل دارند تا سندرز؟

پس از پیروزی اوباما، هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه او شد. او روابط خوبی در آن دوره با رهبران سیاه‌پوستان برقرار کرد. برای دهه‌ها او و همسرش، بیل هر دو دوستان نزدیکی از میان سیاه‌پوستان و مشاورانی از میان آنان داشته‌اند. او از افزایش فرصت‌های اقتصادی برای سیاه‌پوستان نیز حمایت کرده است. بااین‌حال، از پرداختن به این موضوع که علت کیفیت‌نداشتن آموزش کودکان سیاه‌پوست چیست خودداری کرده است؛ واقعیت نبود سیستم گسترش آموزش دولتی در آمریکاست.در مقابل برنی سندرز بیشتر در ایالت‌هایی که سفیدپوستان در اکثریت هستند، محبوبیت دارد و روابط گسترده‌ای با سیاه‌پوستان ندارد.

چرا بسیاری از اعضای سفیدپوست طبقه کارگر آمریکا جذب ترامپ شدند، درحالی‌که انتظار می‌رفت به سمت نامزد چپ رادیکال، یعنی سندرز تمایل پیدا کنند؟

ترامپ توانست نظر گروهی از مردم را به سوی خود جلب کند که دوست من «جان جودیس»، نویسنده لیبرال از آنها با عنوان «رادیکال‌های طبقه متوسط آمریکایی» یاد می‌کند که با جامعه احساس بیگانگی می‌کنند و طبقات متوسط روبه‌پایین را تشکیل می‌دهند. فراتر از اینها آنان ملی‌گرایانی هستند که به دلیل تغییرات اجتماعی- اقتصادی رادیکال دهه‌های اخیر سردرگم شده‌اند.

از سوی دیگر، ترامپ بازتاب‌دهنده تمایلات اروپایی است. به بسیاری از جنبش‌های ملی‌گرای پوپولیستی نگاه کنید که اتحادیه اروپا را تهدید به نابودی می‌کنند. احساس وحشت و نگرانی‌ای سیاسی در فرانسه، بلژیک، فنلاند، هلند، دانمارک، یونان و سوئد سبب شده در آن کشورها احزاب پوپولیستی راست‌گرا رشد کنند. در لهستان و مجارستان آنان حتی قدرت را به دست آورده‌اند. در جنوب اروپا، جنبش‌های سوسیالیستی به سبک سندرز، در قدرت قرار گرفته‌اند یا در آستانه قدرت‌گیری هستند؛ ازجمله در یونان، اسپانیا و ایتالیا. مانند پدیده ترامپ این جنبش‌ها نیز نماینده مخالف با جریانات اصلی سیاسی هستند و معتقدند حاکمیت کشورهای‌شان در برابر نخبگان جهانی تسلیم شده‌اند. آنها درباره نبود امنیت اقتصادی، کنترل مرزها و سهل‌انگاری در آن و رشد و نفوذ اسلام‌گرایی محافظه‌کارانه و اشکالات موجود در عملکردهای سیاسی انتقاداتی را مطرح کرده‌اند. به عبارت دیگر، پدیده ترامپ به آمریکا محدود نشده است.

نگاه

پیروزی ترامپ در تردید

برای چندین دهه است که دو حزب اصلی آمریکا «جمهوری‌خواه» و «دموکرات» از یک پروسه پیچیده برای انتخاب نامزدهای خود استفاده کرده‌اند و در این پروسه، مردم عادی تنها به شیوه غیرمستقیم در روند انتخابات نقش دارند. در شهر «ناشویل»، حامیان «دونالد ترامپ»، نامزد پیشتاز جمهوری‌خواهان در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا، رهبران جمهوری‌خواه را متهم کردند که تلاش می‌کنند تا فهرست نمایندگان ایالتی (دلیگیت) را با افراد ضدترامپ پر کنند. از طرف دیگر، حامیان «برنی سندرز»، رقیب دموکرات «هیلاری کلینتون» در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا، نیز سردرگم هستند که به چه دلیل با وجود آنکه سندرز همچنان در انتخابات درون‌حزبی ایالات مختلف آمریکا پیروز می‌شود، ظاهرا نمی‌تواند تعداد نمایندگان ایالتی کلینتون را به‌واسطه پیشتازی او با نمایندگان انتخاباتی ارشد کاهش دهد.

در نظام پیچیده انتخابات آمریکا، درواقع مردم به‌طور مستقیم نامزد دلخواه خود برای ریاست‌جمهوری را انتخاب نمی‌کنند و این افرادی به نام «نمایندگان ایالتی» هستند که با رأی به کاندیداها به نمایندگی از مردم تعیین می‌کنند چه کسی می‌تواند نامزد یک حزب برای شرکت در انتخابات (در انتخابات مقدماتی) یا رئیس‌جمهور بعدی آمریکا (در انتخابات سراسری) باشد. طبق این گزارش، حامیان ترامپ و سندرز احساس ناخوشایندی از فرایند این نمایندگان دارند زیرا این فرایند سال‌ها پیش به دقت طراحی شده تا شرایط را برای افرادی همچون ترامپ و سندرز برای آنکه نامزد نهایی حزب خود شوند، دشوار کند زیرا اینها کاندیداهایی هستند که رهبران حزب آنها، به درست یا غلط، معتقدند که هرگز نمی‌توانند در انتخابات ریاست‌جمهوری ماه نوامبر پیروز شوند.

رهبران حزب کنترل زیادی بر این مسئله دارند که چه کاندیدایی می‌تواند تأییدیه و امتیاز استفاده از زیرساخت‌های سیاسی و حمایت مالی را که پیروزی بدون این عوامل در انتخابات سراسری ماه نوامبر غیرممکن است به دست آورند.

نقش نمایندگان ایالتی ارشد بعد از انتخابات ۱۹۸۰ به وجود آمد تا اطمینان حاصل شود که اعضای عادی حزب نمی‌توانند به‌سادگی به یک نامزدی که مورد نظر رهبران حزب نیست، رأی دهند.

این نمایندگان شامل مقامات دموکراتیک منتخب همچون فرمانداران و اعضای کنگره، رهبران ایالتی و ملی و چهره‌های برجسته حزب همچون «جیمی کارتر» و «بیل کلینتون»، رؤسای سابق جمهور آمریکا می‌شوند. دموکرات‌ها در طول سال‌ها، نمایندگان ارشد را افزایش داده‌اند و امسال این نمایندگان، ۱۶ درصد از تمامی نمایندگان ایالتی را تشکیل می‌دهند. طبق این گزارش، جمهوری‌خواهان نمایندگان ایالتی ارشد کمتری دارند اما شیوه برگزاری انتخابات این حزب به شیوه‌ای است که شرایط را برای نامزدهای تازه‌وارد که قدرت نفوذ ندارند، دشوار می‌کند. بنابراین حتی اگر ترامپ در یک ایالت پیروز شود، نمایندگان ایالتی که قرار است به‌نفع او در گردهمایی ملی رأی دهند ممکن است در خفا از یکی از مخالفان او حمایت کنند.

منبع: نیویورک‌تایمز

یادداشت

پس از داعش

احمد کاظمی‌موسوی . تحلیلگر بین‌الملل

این روزها اخبار در مورد گروهی که با نام «داعش» معیار تازه در افراط‌گرایی به نام اسلام گذاشته، کاهش یافته است، اما سخنی از خاتمه‌یافتن افراط‌گرایی‌های این‌چنینی در میان نیست. پیش‌بینی‌ها بر آن است که گروه‌های افراطی دیگری از میان نومسلمانان جهان به نام اسلام سر بلند خواهند کرد و افراط‌گرایی با ضریب توحش ابعاد تازه‌تری خواهد یافت.

طبیعتا پرسش بعدی آن است که این روندهای خشونت‌زا، بعد از داعش به چه صورتی و با چه محملی شعار اسلام (به نظر خود راستین) را به دوش خواهند کشید؟ مهم‌تر اینکه پیام و حرف آخر این افراط‌گرایی‌ها به جهانیان چیست؟ و آیا مخاطب این پیام فقط دنیای غرب است یا جهان اسلام هم باید گوش شنوایی برای آن داشته باشد؟ ما در اینجا می‌کوشیم که ریشه‌های افراط‌گرایی میان جوانان را در یک ظرف تاریخی بررسی کنیم.

زمانی که اخوان‌المسلمین مصر در سال ۱۹۲۸ با شعار «الإسلام هو الحلّ» (روی‌آوردن به اسلام) سازمان سیاسی خود را با برنامه حذف مخالفان خود بنا نهاد، کسی تصور نمی‌کرد افراطی‌تر از «حسن البنّاء»، بنیان‌گذار اخوان‌المسلمین، چهره‌ای در جهان اسلام ظهور کند. البته پس از آن بخشی از اخوانی‌ها به کارهای اجتماعی و توجه به افکار مردمی روی آوردند و شعارهایی چون «الأولویه للمیدان» (اولویت با میدان التحریر است) در قیام علیه «حسنی مبارک» از دهان رهبران این گروه شنیده شد. اما با پیدایش «طالبان» و «القاعده» ما شاهد معیارهای تازه و ناشناخته‌ای در خشونت‌گرایی و دشمن‌انگاری (جهان خارج از خود) شدیم. قرن‌ها بود که مسلمانان عرب از کنار اهرام مصر، مجسمه‌های بامیان و ستون‌های پالمیرا رد می‌شدند و آنها را مظهر شرک و دشمنی نمی‌پنداشتند. اما در قرن بیست‌ویکم برخی از مسلمانان یک‌باره متوجه ابوالهول‌بودن این آثار تاریخی شدند و با توپ و تانک و وسایل مدرنی که از جهان غرب وام گرفته بودند، کمر به نابودی آنان بستند. مهم‌تر اینکه جواز قتل و نابودی همه دگراندیشان هرچند مسلمان را به هر قیمت صادر کردند. به هر قیمت یعنی به بهای خودکشی فردی و عمومی حتی ملی، فقط برای نشان‌دادن یک ضرب‌شست کورکورانه به حریف. رهبران پیشین این گروه‌ها ادعای اسلام‌شناسی تخصصی نداشتند، اما رهبر امروزی داعش، ادعای اسلام‌شناسی انحصاری خونباری دارد که گوی توحش را همان‌گونه که می‌بینیم از همگان ربوده است.

اینک پرسش آن است که این سیر خشونت پس از داعش به کدام‌سو می‌رود و دیگر چه شعار تازه‌ای به نام اسلام در انتظار ماست؟ نخست نگاهی بیندازیم به ریشه‌های افراط‌گرایی در کشورهای مسلمان که به نظر می‌رسد مسبب وضعی‌اند که اینک شاهد آن هستیم.

نخست شکست فرایند مدرن‌شدن در خاورمیانه؛ اندیشه تجدد که از قرن نوزدهم برای مسلمانان خاورمیانه مطلوب بود، از نیمه قرن بیستم به‌عنوان غرب‌زدگی مطرود شد. درواقع ایده‌های اصلی مدرنیته یعنی خودباوری، پیشرفت با سعی و کار، مسئولیت‌پذیری و داشتن رفتارهای دموکراتیک در خاورمیانه به‌خوبی شناخته نشد، بلکه بیشتر دستاوردها و مظاهر مدرنیته چون ماشین، هواپیما، تانک و تفنگ مورد توجه خاورنشینان قرار گرفت.

دوم، ظهور میلیتاریسم و نظامی‌گری جدید در خاورمیانه که مبارزه با استعمار را بهانه سلطه‌یابی و انحصار قدرت خود کردند. ارتش‌های نوین که به تقلید از الگوهای غربی تشکیل شده بودند، خود به‌جای همه نهادهای دموکراتیک (چون پارلمان و قوه‌قضائیه) انجام وظیفه کردند و با استفاده از عنوان جمهوریت، حکومت مادام‌العمر و حتی موروثی تشکیل دادند. تهی‌شدن اصل جمهوریت از محتوای اصلی خود نمونه‌ای است از عدم جذب بافت‌های دموکراتیک جدید در جوامع خاورمیانه.

سوم، تداوم و مزمن‌شدن مناقشه و جنگ اعراب و اسرائیل و حمایت همه‌جانبه غرب از اسرائیل، آثار خود را نه‌تنها در سیاست که در فرهنگ مسلمانان به‌جا گذاشت. مسلمانان که در آن زمان بهتر از اروپایی‌ها پذیرای یهودیان شده بودند، اینک خود را فریب‌خورده و سرزمین‌باخته می‌بینند. رژیم‌های اسرائیل نیز غیر از سرکوب بیشتر راهی برای ختم مناقشه نشناخته‌اند. احساس تحقیری که اسرائیل با بی‌اعتنایی به خواسته‌های اعراب و مسلمانان در منطقه به وجود آورد، هرگز در دنیای غرب جدی گرفته نشد و اسرائیل هنوز به‌عنوان بهترین متحد مغرب‌زمین، لاف دموکراسی آپارتایدی در قلب جهان اسلام می‌زند. اکنون ما شاهد کینه‌توزی و دشمن‌انگاری بی‌قاعده‌ای هستیم. در واقع نمی‌خواهد مشکلی را حل کند، فقط می‌خواهد رنجیدگی عمیق و کینه‌ورزی شدید خود را نسبت به معیارهای جهانی که در آن نفس می‌کشد، بیان کند. فراموش نمی‌کنیم که بمب‌گذار بوستون در ۲۰۱۴ بلافاصله پس از انفجار بمب‌هایش به مادرش در چچن تلفن کرد که غوغای برخاسته از بمب‌هایش را به گوش همشهریانش برساند. آنچه مشهود است، آن است که آنان دارند حاصل دستاوردهای علمی غرب را علیه نه‌تنها غرب بلکه علیه خود علم به کار می‌برند. امید تغییری در آینده قابل‌پیش‌بینی نمی‌رود. در نظام حکومتی این کشورها هم تغییری برای رهایی یا دورشدن از میلیتاریسم و نظامی‌گری دیده نمی‌شود. دست‌اندرکاران و حتی اندیشمندان ملی بیشتر بر این باورند که اگر سلطه نظامی نباشد از کشور چیزی جز هرج‌ومرج باقی نمی‌ماند. همچنین برای ختم منازعه اعراب-اسرائیل نیز پایان معقولی ارائه نمی‌شود.

داعش باوجود خشونت توحش‌گرایانه‌اش، به یک آرزوی پنهان و رنگ باخته اهل سنت جامه‌عمل پوشاند و آن اعلان خلافت اسلامی و بازگشت به سلف است. می‌دانیم که ادعای خلافت در قرن ۱۹ در عثمانی و سودان و در اوایل قرن بیستم در هند نیز جنبش‌هایی پدید آورده بود و حرکت‌های سلفی معاصر نیز خالی از اندیشه بازسازی خلافت نبوده است. البته می‌دانیم که بخشی از فرصت‌طلبان اروپایی و آمریکایی برای شرکت در غارتگری داعش به آن پیوستند و حرکت داعش جنبه بومی صرف ندارد. دراین‌بین، اگر اندیشمندان مسلمان نتوانند صدای خود را برای نمایان‌کردن معیارهای دینی واقعی اسلام بلند کنند، احتمال ظهور حرکت جدیدتری به نام «اجرای انقلابی» احکام شریعت بعید به نظر نمی‌رسد.